

نگاهی به برخی آثار ترجمه شده به فارسی:

خطاها و لغزش‌ها

دکتر بهروز عزیدفتری

روزی که به قصد نگارش مقاله‌ای برای ارائه در نخستین همایش ترجمه ادبی، مشهد، بهمن ۱۳۷۸، قلم به روی کاغذ می‌گذاشتم ناگزیر شدم به اقتضای عنوان مقاله: "در جست‌وجوی پاسخ: چرا از یک اثر در زبان مبدأ چندین ترجمه در زبان مقصد یافت می‌شود؟"، به یادداشت‌های خود که در جریان تدریس چندین ساله ترجمه ادبی در برنامه آموزشی رشته زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز فراهم کرده بودم، مراجعه کنم و در این رجعت به سال‌های گذشته، فهرستی از آثار ترجمه شده از انگلیسی به فارسی نظرم را جلب کرد که چندین مترجم با فواصل زمانی متفاوت به سراغ آنها رفته و هر یک به شیوه‌ای و با انگیزه‌ای اثری را از متن انگلیسی به فارسی برگردانیده بود که این خود مایه بحث من در مقاله مذکور بود که در مجموعه مقالات نخستین همایش ترجمه ادبی در ایران، به اهتمام دکتر علی خزاعی فر، ۱۳۷۹، صص ۲۰۰-۱۹۱ آمده است. من در این مقاله در توضیح پدیده ترجمه‌های مکرر به عوامل برون‌متنی پرداخته‌ام و بحث درباره عوامل درون‌متنی را که به بروز این پدیده می‌انجامد به مقاله دیگری با عنوان "موضع اصولی و نگرش مترجم در قبال مسائلی چند در ترجمه رمان"، مترجم شماره سی و یکم، صص ۵۶-۴۸ احاله کرده بودم.

ناگفته نگذارم که مقابله ترجمه‌های مختلف یک متن انگلیسی مایه بحث‌های کلاسی من بوده و در کنار آنها نمونه کار دانشجوی و خود من مطرح، و به لحاظ (accuracy) و فصاحت (fluency) درستی نقد می‌شد. اعتقاد بنده این بوده که اگر قرار باشد دانشجو از کلاس ترجمه منتفع شود راهکار مناسب آن است که دانشجو با تمسک به دانش و مهارتی که در زبان مادری خود دارد چند نمونه ترجمه مترجمان مختلف را با متن انگلیسی آن مقایسه و کار خود را در پرتو بحث‌های کلاسی ارزیابی نماید و به دور از قیل و قال اصول ترجمه (که محتوای درس دیگری به همین نام را تشکیل می‌دهد) و به سائقه معرفت شهودی، کلام زشت و زیبا، دلنشین و دل‌آزار، و نامأنوس و آشنا را احساس کند و مواردی را که مترجم با رعایت اصل امانتداری ولیکن به شیوه غریب به ذهن خواننده فارسی‌زبان، ترجمه کرده (foreignization)، و یا آن را به صورتی زیبا، اما به دور از آنچه مقصود نویسنده متن اصلی بوده، برگردانیده است (nativization)، خود شخصاً تجربه کند. من این شیوه کار را همواره به دانشجویان و دیگر علاقه‌مندان ترجمه که می‌خواهند در این وادی پر رمز و راز با اطمینان گام بسپارند توصیه می‌کنم

چراکه اگر چند کتابی درباره اصول ترجمه به آنها معرفی کنم مطمئن نیستم آنها با خواندن کتاب‌های معرفی شده راه به جایی ببرند. مگر نه اغلب کسانی که در باب اصول ترجمه قلم‌فرسایی می‌کنند معمولاً در عمل از دست یازیدن به ترجمه خودداری می‌کنند و اگر هم بخواهند، تردید دارم از عهده‌ی این کار برآیند. دانش زبانی ماهیتاً از مهارت کاربرد زبان متفاوت است و جای شگفتی نیست اگر متخصص زبان و آشنا به اصول نتواند در عرصه ترجمه کامیاب گردد؛ برعکس در گذشته و حال مترجمان فراوانی بوده‌اند ناآشنا به مباحث زبان شناختی که صرفاً به سائقه‌ی زباندانی آثاری را در زبان فارسی به‌وجود آورده که آنها را شهره‌ی آفاق کرده است.

برگردیم بر سر موضوع اصلی. در بررسی ترجمه‌های مکرر، به مواردی از خطا و لغزش از جانب مترجمان برخوردیم که در این مقاله اشارتی به آنها می‌کنیم، به این امید که نوآموزان ترجمه دریابند که کار سترگ زبان‌برگردانی، دانش، مهارت و احتیاط فراوانی را از جانب مترجم طلب می‌کند.

در همین جا لازم است یادآور شوم که تشخیص نابهنجاری‌های زبانی به لحاظ خطا و لغزش کار آسانی نیست. در بحث‌های زبان شناختی معمولاً خطا را برخاسته از نقص توانش زبانی تلقی کرده‌اند که در نتیجه‌ی (competence) و لغزش / سهو را متأثر از کنش زبانی (performance) ممکن است اضطراب، تعجیل، خستگی، اثرات دارو... رخ دهد. اگر شخصی که دچار لغزش زبانی می‌شود از وجود لغزش آگاه گردد می‌تواند لغزش را تصحیح کند و چنانچه مورد نابهنجار از گونه خطا باشد نمی‌تواند به وجود آن پی ببرد و اگر هم بخواهد آن را تصحیح کند از عهده‌ی این کار برنخواهد آمد چراکه از دانش زبانی کافی برخوردار نیست.

اکنون می‌پردازیم به نمونه خطاها و لغزش‌ها در برخی از آثار ترجمه شده که به آنها دسترسی داشتیم: از بررسی ترجمه داستان Mr. Know-All سامرست موام آغاز می‌کنم.

این داستان را پیشتر استاد مینوی تحت عنوان "آقای همه‌دان" به فارسی ترجمه کرده و در کتاب داستان‌ها و قصه‌ها آورده است. این داستان با عنوان "آقای همه‌چیزدان" در کتابی: داستانی چند از سامرست موام (به جای داستان‌هایی چند از سامرست موام) توسط دو مترجم (که مایلیم نام آنها را در اینجا ذکر نکنم) آمده است^۱:

در مقایسه متن اصلی با ترجمه‌های فوق به چند مورد خطا در ترجمه (۲) برخوردیم که موجب تعجب شد:

When I went on board I found Mr. Kelada's luggage already below.
I did not like the look of it; there were too many labels on the suitcases, and the wardrobe trunk was too big.

۱. این داستان را مترجم دیگری تحت عنوان "گردنبد" ترجمه کرده است.

۱- وقتی که داخل کشتی شدم دیدم اسباب سفر مستر کلادارا از پیش به اتاق مشترک آورده‌اند. از منظر آنها خوشم نیامد؛ بر روی چمدان‌ها کاغذهای علامات هتل‌های مختلفی که در آنجاها مانده بوده است خیلی زیاد چسبانده بودند و چمدان گنجه‌ای شکل او که لباسش در آن بود بسیار بزرگ بود. (مینوی)
 ۲- وقتی به روی عرشه آمدم، وسایل آقای "کلدا" را در آن پایین دیدم. نگاه او را دوست نداشتم. بر چسب‌های زیادی بر روی چمدان‌ها بود و چرخ‌های آنها را حمل می‌کرد، خیلی بزرگ بود.

موارد خطا در ترجمه (۲) به صورت سیاه آمده و ناگفته پیداست وقتی [آقای موام] سوار کشتی می‌شود اثاث مسافر هم کابین خود را پایین عرشه در کابین می‌بیند و از ظاهر آنها، مخصوصاً چمدان گنجه‌ای شکل همسفرش بدش می‌آید.

و یا متن زیر را که از همان داستان می‌آوریم با دو نمونه ترجمه مترجمان فوق ملاحظه کنید:

Mr. Kelada's brushes, ebony with his monogram in gold, would have been all the better for a scrub.

۱) ماهوت پاک‌کن‌های مسیو کلادا که با چوب آبنوس ساخته شده بود و به نقش قشنگی از حروف ابتدای اسامی او مزین بود اگر کمی شسته و تمیز می‌شد بسیار بهتر می‌شد. (مینوی)
 ۲) ماهوت پاک‌کن "آقای کلدا" از چوب درخت آبنوس ساخته شده بود که در پایین آن امضایی طلایی دیده می‌شد و معلوم بود که بهترین وسیله برای پاک‌کردن است.

در متن انگلیسی عبارت "for a scrub" به معنای جمله شرطی "if it had been scrubbed" است و پی بردن به معنای شرطی عبارت فوق دانش دستور زبان فراوانی را از خواننده / مترجم طلب می‌کند. بافت موقعیتی (situational context) و بافت زبان‌شناختی (linguistic context) که جمله موام در آنها به کار رفته، علی‌الاصول راه را برای پی بردن به معنای جمله هموار می‌کند. بروز خطا در ترجمه (۲) صرفاً مولود قلت دانش دستور زبان مترجم می‌باشد.
 متن دیگری که در پایین می‌آوریم برگرفته از داستانی است با عنوان "هونولولو" (Honolulu).

I am borne in a chair along a narrow causeway between the padi fields, or else I skirt a tree-clad mountain. My bearers chat gaily as they trudge along in the bright morning and every now and then, distant and mysterious I hear the deep sound of a monastery bell.

من روی صندلی که در راه باریک بین مزارع شلتوک و یا در دامنه کوه‌های شلاسه است به دنیا آمده‌ام. والدین من صبح آفتابی و با هر موقعی که می‌شد همانطور که به سختی در طول جاده راه می‌رفتند با یکدیگر صحبت می‌کردند. در جایی دور افتاده و اسرارآمیز صدای بزم زنگ صومعه را می‌شنوم.

اگر خواننده لحظه‌ای درنگ کند و با توجه به معنای متن فارسی، صحنه را در ذهن خود تجسم نماید از تعجب در جای خود میخکوب می‌شود: کسی روی صندلی به دنیا می‌آید، صندلی در راه باریک بین

مزارع شلتوک و یا در دامنه‌ی کوه‌های ثلاثه! قرار دارد... و والدین راوی به سختی در طول جاده راه می‌روند و با یکدیگر صحبت می‌کنند!!

حال چه خطاهای زبانی موجب شده دو مترجم فوق چنین برگردانی از متن اصلی ارائه دهند در خور تعمق است. می‌دانیم از جمله‌ی معانی to bear، "متولد شدن" و "حمل کردن / شدن" است. این فعل دارای دو اسم مفعول می‌باشد: "born", "borne" که صورت اول با معنای "تولد" و صورت دوم با معنای "حمل" در پیوند است. و همین سؤمین واژه در متن اصلی مترجمان را به گمراهی کشانده به طوری که my bearers را به معنای "والدین من" گرفته‌اند. خطای فاحش دیگر از نوع دیداری است، بدین معنا که مترجم "tree" را با "three" اشتباه کرده، و احتمالاً از کنار "clad" که شکل قدیمی اسم مفعول "clothed" است بی‌اعتنا عبور کرده و به ترکیب "دامنه کوه‌های ثلاثه" رسیده است. و اما در زیر ترجمه دیگری از همین متن را که محصول کار جمعی از دانشجویان است ملاحظه کنید:

"من روی نیمکتی نشسته و باربران چینی آن را در امتداد راهی باریک در شالیزاری حمل می‌کردند و با می‌دیدم که کوهی پوشیده از درختان غان را دور می‌زنم. باربران همچنانکه در یک صبح آفتابی به زحمت راه می‌رفتند با همدیگر با خوشحالی مشغول گپ زدن بودند و هر از گاهی صدای بم ناقوس صومعه‌ای از آن دور دست‌ها و به گونه‌ای اسرارآمیز به گوش می‌رسید."

به سراغ متن دیگری می‌رویم و به آغاز رمان آنا کاربینا نظری می‌افکنیم. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد این رمان را شش مترجم به فارسی برگردانیده‌اند. هم‌اکنون چهار ترجمه این اثر روی میز کارم است و چون سخن درباره‌ی خطاهای فاحش در ترجمه است از این رو در مقام آن نیستم درباره‌ی ارزش کار چهار مترجم به داوری بنشینم چرا که اولاً این کار با هدف مقاله سازگار نیست، در ثانی بنده هیچ‌یک از چهار متن فارسی رمان مذکور را به قصد داوری و به طور کامل نخوانده‌ام. در اینجا به ذکر یک مورد خطا اکتفا می‌کنم. در آغاز داستان می‌خوانیم که همه چیز در خانه ابلونسکی به هم ریخته است. زن خانه از رابطه‌ی نامشروع شوهرش با معلمی فرانسوی بچه‌هایش آگاه شده و اعلام کرده است دیگر نمی‌تواند در همان خانه با وی بسر برد. در داستان آمده:

The wife did not leave her room, the husband had not been at home for three days.

الف) زن از اتاق خویش خارج نمی‌شد و شوهر از بام تا شام بیرون از خانه بود.

ب) زن خودش را در اتاق زندانی کرده بود، ابلونسکی نیز خانه‌نشین شده بود.

ج) زن خود را در اتاق خودش محبوس کرده بود، شوهر نیز در تمام مدت روز از خانه خارج

نمی‌شد.

د) سه روز تمام، خانم در اتاق مانده و آن را ترک نگفت. شوهر هم روزها را در خارج از خانه بسر

می‌برد.

ملاحظه می‌کنید که هیچ‌یک از چهار مترجم فوق، جمله‌ی انگلیسی را درست ترجمه نکرده‌اند. زن از اتاق خود بیرون نمی‌آید و سه روز بود که شوهر پا به خانه نگذاشته بود. اضافه می‌کنم دو مترجم فوق آنچنان در جریان ترجمه متن اصلی را مسخ کرده‌اند که به سختی می‌توان کار مطابق برگردان فارسی و متن انگلیسی را انجام داد و یا اصولاً به ماهیت رمان آنها کاریتینا پی برد. مایوس سرخورده از کار اینان به سراغ داستان وانکا، اثر چخوف می‌روم. از این داستان سه برگردان فارسی در اختیار دارم و به ظن قوی دو مترجم آن را از زبان انگلیسی و مترجم سوم آن را از روسی به فارسی ترجمه کرده‌اند. در متن انگلیسی آمده است:

Before tracing the first letter he glanced several times anxiously at the door and window, peered at the dark icon, with shelves holding cobbler's lasts stretching on either side of it, and gave a quivering sigh.

(۱) پیش از آنکه اولین کاغذش را بنویسد زیرچشمی به در و پنجره اتاق نگاه کرد. چند بار به تصویر تیره‌ی مریم مقدس که در دو طرف آن طبقه‌هایی پر از قالب کفش و چکمه بود خیره شد و آه در دناکی کشید.

(۲) پیش از آنکه اولین کلمه نامه را بنویسد، با حالتی آمیخته به ترس به در و پنجره‌ها نگاه کرد. چندین بار به شمایی که چند طاقچه پر از قالب کفش در طرفین آن امتداد یافته بود خیره شد و در دمندانه آه کشید.

(۳) پیش از آنکه اولین کلمه نامه را بنویسد با حالتی آمیخته به ترس به در و پنجره‌ها نگاه انداخت، از گوشه چشم به شمایل تیره‌ی مسیح که دوروبرش قفسه و قالب کفش بود نگاه کرد و بریده بریده نفس می‌کشید.

در آغاز داستان می‌خوانیم: پسر بچه‌ای نه ساله به نام ژوکوف نزد آلیاخین پینه‌دوز به شاگردی گمارده شد و در شب تولد مسیح این پسر بچه‌ی یتیم در اندوهی سکرآور، یاد خاطرات شیرین گذشته می‌کند و تصمیم می‌گیرد دور از چشم ارباب و زن ارباب و شاگردان ارشد که برای انجام مراسم جشن تولد مسیح به کلیسا رفته بودند به پدر بزرگش نامه بنویسد^۱. او سواد خواندن و نوشتن اندکی دارد و بنابراین می‌توان حدس زد که وقتی قلم روی کاغذ می‌گذارد، اولین حرف اولین کلمه را در واقع ترسیم می‌کند، نه آنکه می‌نویسد. دو مترجم نخست، واژه‌ی "letter" را در مفهوم نادرست آن، یعنی "نامه" (و نه حرف) به فارسی ترجمه کرده‌اند. این خود، کیفیت انتقال پیام را لوث می‌کند و لطف کلام چخوف از بین می‌رود. به باور نگارنده، از تجسم "نویسنده نامه، کودک نه ساله" و واژه‌های "ترسیم" و "نخستین حرف کلمه‌ی"

۱ در یکی از سه ترجمه، زبان کودک، ژوکوف، به لحاظ املاء، واژه‌ها و نکات دستوری مغلوط باز نموده شده و مزیت آن نیز به همین است. "بابایزرگ ازبو کنستانتین ماکاریچ به تو کاغز می‌نویسم. عید شما مبارک، خدا همه چیز به شما بده! من که نه بابا ندارم، تنها تو برام باقی ماندی."

مورد نظر، ایماژ ذهنی جالبی به ذهن خواننده تداعی می‌شود - صحنه‌ای که عموماً آن را مشاهده کرده‌ایم. تجسم کنید چگونه کودک کلاس اول ابتدایی در روزهای اول یادگیری به هنگام نوشتن از همه‌ی وجودش مایه می‌گذارد: گاهی نک زبانش را از دهان بیرون می‌آورد، سر راکج نگاه می‌دارد و با چشمان مشتاق خود مسیر حرکت مداد را حریصانه تعقیب می‌کند. حال اگر در ترجمه‌ی فارسی متن بالا، واژه‌های "letter" و "tracing" را "نامه" و "نوشتن" معنی کنیم، آن ایماژ ذهنی متلاشی می‌شود و جاذبه‌ی سخن، همچون حبابی که دست به آن بزنند، ناپدید می‌شود. به اعتقاد نگارنده در اغلب متون ادبی آنجا که نویسنده مطلبی را با احساس بیان می‌کند، این‌گونه الگوهای ظریف ذهنی به گونه‌ی نامحسوس به وجود می‌آیند و با ایجاد پیوندهای نامحسوس با دیگر الگوهای بیانی طرحی را می‌آفرینند که به تعبیر قدما "بدرک و لایوصیف" است: درک شدنی و توصیف‌ناپذیر. در ترجمه متن ادبی چنانچه صورت زبانی یکی از این ایماژهای ذهنی آسیب ببیند، ترکیب سازمانی مفهوم معیوب می‌گردد و اگر چنین شود آن حلقه‌ی فکری که انسجام متن را تضمین می‌کند پاره می‌گردد و لاجرم اثر به دل نمی‌نشیند.

برای اینکه منظورم را روشن‌تر بیان کنم، مثالی می‌آورم. رمان شور زندگی (The lust for life)، اثر ابروینگ استون به فارسی ترجمه شده است. این کتاب درباره‌ی نقاش معروف هلندی، ونسان ون‌گوک است. در بخش آغازین داستان می‌خوانیم که ونسان پس از آنکه صبح از خواب بیدار شد ریش خود را زد و "صورت خویش را در دسته‌ای از علف‌های بارابانت و برگ‌های بلوطی که روی کمد کوچک قرار داشت فرو برد. برادرش تئو آنها را از علفزارهای نزدیک زوندرت چیده و برایش به لندن فرستاده بود. بوی هلند در شامه‌اش روز را به خوشی بر او آغاز کرد."... در این موقع، اورسلا بر در انگشت می‌زند و می‌گوید "موسیو وان‌گوک پستیچی همین الان این کاغذ را برای شما آورد..." ونسان سر پاکت را باز می‌کند و خط مادرش را می‌شناسد: "ونسان عزیز: این چند کلمه را می‌خواهم صاف و پوست‌کنده برایت روی کاغذ بیاورم." **بر چهره‌ی خود احساس خنکی و طراوتی کرد و کاغذ را در جیب شلوارش جاداد تا در یکی از لحظات فراوان فراغتی که در تابلو فروشی گوپیل می‌یافت، آن را بخواند.**

متن اصلی بخش نقل شده از این قرار است:

"Monsieur Van Gogh," called Ursula, knocking on the door again, "the postman has left this letter for you."

He recognized his mother's handwriting as he tore open the envelope. "Dear Vincent," he read, "I am going to put a word to bed on paper for you."

His face felt cold and damp so he stuck the letter into his trouser pocket, intending to read it during one of his many leisure moments at Goupils.

وقتی در متن فارسی تأمل می‌کنیم پرسشی که به ذهن خطور می‌کند این است: چه رابطه‌ای بین نامه مادر که گفته می‌خواهد مطلبی را صاف و پوست‌کنده با وی [ونسان] در میان گذارد و نیز جمله‌ی متعاقب

آن - "بر چهره خود احساس خنکی و طراوتی کرد و کاغذ را در جیب شلوارش جاداد تا..." وجود
 آیا مقصود نویسنده از جمله "His face left cold and damp" همان است که مترجم برداشت
 است؟ و اگر بله، چگونه می توان این رابطه‌ی سببی را به لحاظ منطق توجیه کرد؟ به باور نگارنده،
 مقصود نویسنده و برداشت مترجم همسویی مفهومی وجود ندارد و اینجاست که طرح ذهنی خاص
 مؤلفه‌های معنایی با تجربه / معرفت جهانی آدمی وفق نمی دهد. بین جمله آغازین در نامه مادر و
 احساسی که بر نسان مستولی گشته رابطه‌ای ناخوشایند وجود دارد و بنابراین به عوض آنکه بگوییم "بر
 چهره‌ی خود احساس خنکی و طراوتی کرد" می‌گوییم "عرق سردی وجودش را فراگرفت / عرق سردی
 بر صورتش نشست". دلیل این تعبیر این است که مادر با بیان این که می‌خواهد مطلبی را صاف و
 پوست‌کننده در میان بگذارد قصد دارد باب شکوه را باز کند و این موجب تغییر حالت و نسان می‌گردد و او
 ترجیح می‌دهد عجلتاً آن را نخواند. به هر صورت آن شکاف مفهومی که در متن فارسی دیده می‌شود
 همانا پیوند ظریفی است نامحسوس که در شبکه‌ی مفاهیم ذهنی نقش خطیری بر عهده دارد، همچون
 رشته‌ای در تور که اگر پاره شود، نقش تور آسیب می‌بیند، و در رابطه با بحث ما چنانچه این گسیختگی
 تداوم یابد بی‌تردید انسجام معنا و لطف سخن آسیب می‌بیند و مالاثر در دل خواننده نمی‌نشیند.

برای توضیح بیشتر مقصود خود مثال دیگری، این بار از داستان "نقاب مرگ سرخ" اثر ادگار آلن پو،
 می‌آورم. اگر داستان را خواننده باشید شاید به خاطر دارید که موضوع اصلی آن شیوع بیماری طاعون
 است که قربانی خود را در کمتر از نیم ساعت از بین می‌برد. پرنس پروسپرو در مقام چاره‌اندیشی هزار تن
 از دوستان و آشنایان خود را از میان شوالیه‌ها و بانوان دربار انتخاب می‌کند و همه در دیری باشکوه که
 آفریده ذوق غریب و در عین حال شاهانه‌ی اوست، ساکن می‌شوند و دیواری عظیم با درب آهنی بر
 اطراف آن بنا می‌شود تا از عفريت مرگ در امان بمانند. بخشی از متن انگلیسی داستان و ترجمه چاپ شده
 آن را ملاحظه کنید:

The courtiers, having entered, brought furnaces and massy hammers and welded the bolts. They resolved to leave means neither of ingress and egress to the sudden impulses of despair or of frenzy from within.

درباریان به محض اینکه داخل [دیر] شدند، کوره‌ها و بتک‌های گران آوردند و کلون‌ها را جوش دادند. تصمیم گرفتند که راه ورود و خروج را بر جنبش ناگهانی موج نو میدی از برون و عارضه جنون در درون ببندند.

نکته‌ی مورد بحث عبارت "from within" است که مترجم آن را به صورت "در درون" به فارسی برگردانیده و ناگزیر عبارت "از برون" را که معادل آن در متن اصلی وجود ندارد، خود به متن فارسی اضافه کرده است. چرا؟ شاید با توسل به صناعت لف و نشر در شعر بتوان چنین استدلال کرد که مترجم واژه‌ی "ingress" (ورود) را با عبارت "the sudden impulse of despair" مرتبط دانسته (یعنی کسانی که

در بیرون دیر دچار *نومیدی* شده بودند و می‌خواستند خود را به درون دیر برسانند) و واژه‌ی "egress" (خروج) را با عبارت "the sudden impulse of frenzy" در پیوند دیده (کسانی که در درون دیر بوده و ممکن بود دچار جنون شوند و بخواهند خود را از محبس دیر رها ساخته، بیرون بروند).

ما متن فارسی را که به ظن قوی بر مبنای چنین تعبیری ترجمه شده، نمی‌پذیریم زیرا در این صورت به‌طور مستقیم می‌پذیریم که مردم بیرون از دیر دچار حالت یأس و نومیدی می‌شوند و افراد داخل دیر در چنگال جنون گرفتار می‌آیند. به‌نظر می‌رسد این گمانه‌زنی مترجم در مورد حالات روانی مردم بیرون و درون دیر خطاست.

ترجمه پیشنهادی:

آنان تصمیم گرفتند راه ورود و خروج دیر را بر همگان در برابر انگیزه‌های ناگهانی نومیدی و جنون که در دل مردم به‌وجود می‌آمد، ببندند.

در ترجمه‌ی ما، عبارت "from within"، نه "در درون"، که معنای در "دل خود" دارد. بی‌شک بر اثر این دو تفسیر / برداشت متفاوت که در بالا عرضه شد، ایماژهای ذهنی خواننده / مترجم یکی نخواهد بود و لاجرم صور معنایی فرق خواهند کرد. مقصود از آوردن شاهد دیگر، تأکید نهادن بر این مدعاست که با تعبیر متفاوت متن اصلی، چهره‌ی معنادر زبان مقصد دگرگون می‌شود و پرواضح است هرچه قرابت بین دانش زبانی و دانش معرفت جهانی خواننده / مترجم بیشتر باشد نیاز به تفسیر متن کمتر و رسیدن به معنا آسانتر خواهد بود.

در صحبت از خطاها و لغزش‌ها در ترجمه، رشته‌ی سخن را به رمان شرق بهشت (*East of Eden*) اثر جان اشتاین‌بک می‌کشیم. به هنگام مقایسه فصل آغازین این رمان و ترجمه‌ی فارسی آن و بحث کلاسی درباره‌ی آنها به مطلبی کوچک، اما به لحاظ خصیصه‌ی وسواس در وجود مترجم، مهم برخوردیم. رمان با توصیف دژه‌ی سالیناس در شمال کالیفرنیا، که در دو طرف آن کوه‌های گابیلان و کوه‌های سانتالو سیاس قرار گرفته، آغاز می‌گردد. کوه‌های گابیلان که در شرق دژه قرار گرفته فرح‌انگیز، روشن و دارای جاذبه‌اند، گویی که انسان را به سوی خود می‌خوانند و آدمی می‌خواهد به تپه‌های آن همچون آغوش پرمهر مادری صعود کند. پس از توصیف فوق، در متن اصلی آمده:

They were beckoning mountains with a brown grass love.

آنها [کوه‌ها] با علف قهوه‌ای رنگ خود با خوشرویی به آدم اشاره می‌کردند.

عبارت "with a brown grass love" به صورت "با علف قهوه‌ای رنگ خود با خوشرویی" ترجمه شده است. اجزاء عبارت فارسی به ترکیب الگوی فکری یا سازمانبندی شاکله ذهنی کمک چندانی نمی‌کند. به عبارت دیگر، طرح معنایی برای ذهن خواننده نامألوف است. هرچند در زبان ادب کلام

استعاری و روش‌های عادت‌ستیزانه‌ی بیان مفهوم پدیده‌ای متداول است اما باید اذعان نمود این ساختار شکنی‌ها و ابداعات نوین بیان دارای قواعدی از آن خود می‌باشند که اگر رعایت نشوند ترکیبات بدیع در کلام شاعر، به ویژه کلام شاعر نمادپرداز، با هذیان‌گویی بیمار روانی تفاوتی نخواهد داشت.

در فرهنگ پنج جلدی آریانپور یکی از معانی واژه "love" "پیچ یا تاک استرالیایی" درج شده است و توجه به این معنای واژه، محتملاً درست‌تر آن است که بگوییم:

آن کوه‌های پوشیده از تاک‌های قهوه‌ای رنگ استرالیایی (و یا تاک‌های وحشی به رنگ قهوه‌ای) آدمی را به سوی خود فرامی‌خوانند. در بخش آغازین رمان آمده است:

The Santa Lucias stood up against the sky to the west and kept the valley from the open sea; they were dark and brooding – unfriendly and dangerous.

کوه‌های سانتالوسیا در طرف مغرب سر به آسمان کشیده بودند و درّه را از دریا جدا می‌کردند؛

این کوه‌ها تیره و اندیشمند - ناآشنا و خطرناک بودند.

ایماژ ذهنی حاصل از ترکیب "کوه اندیشمند" غریب می‌نماید، به ویژه آنکه بعد از خط تیره، واژه‌های "unfriendly, dangerous" آمده که در واقع توضیحی است بر "brooding". نگارنده ترجیح می‌دهد معادل فارسی "رعب‌آور / ترسناک" را برای "brooding" به کار برد:

کوه‌های سانتالوسیا در مغرب سر به آسمان کشیده، درّه را از اقیانوس جدا می‌کردند. این کوه‌ها تاریک و رعب‌آور - ناآشنا و خطرناک بودند.

متن دیگری را مثال می‌آوریم و در آن به مورد کوچکی اشاره می‌کنیم که بیشتر به کاربرد زبان (use)، و نه دانش زبانی (usage) مربوط می‌شود. در این متن ما کسیم گورکی خاطره دیدار خود با آنتون چخوف را بازگو می‌کند و می‌گوید روزی چخوف از من دعوت به عمل آورد که در دهکده‌ی کوچکی با وی دیدار کنم و در ضمن گفت‌وگو با من از آرزوهای دیرینه‌ی خود صحبت به میان آورد:

If you only knew the absolute necessity for the Russian countryside good, clever, educated teachers. In Russia we have simply got to create exceptional conditions for teachers, and that as soon as possible, since we realize that unless the people get an all-round education the state will collapse like a house built of poor baked bricks.

بنده به سه ترجمه فارسی متن فوق دسترسی داشتم و در اینجا صرفاً به مقایسه بخشی از ترجمه‌های فوق می‌پردازم:

۱) باید بدانیم که اگر تعلیمات عمومی و وسیعی برای توده‌های مردم اجرا نشود روسیه اوفول

خواهد کرد.

- ۲) چون این واقعیت را می‌فهمیم که بدون آموزش همه‌جانبه‌ی مردم، کشور مثل خانه‌ای که آن را باروی هم چیدن آجرها و بدون شالوده‌ی مناسب ساخته باشند، ویران خواهد شد:
- ۳) زیرا می‌دانیم اگر مردم آموزش و پرورش پیدا نکنند، کشور ما مانند بنایی که با آجرهای نیمه‌پخته بر پا شده بود درخواهم ریخت.

داوری درباره‌ی سه متن بالا را برعهده خواننده می‌گذاریم و خود ترجمه دیگری از متن انگلیسی ارائه داده، از ذکر جزئیات پرهیز می‌کنیم:

ای کاش می‌دانستی که روسیه چقدر به معلمان تحصیل کرده، باهوش و خوب نیاز مبرم دارد. ما در روسیه صرفاً مجبوریم برای معلمان شرایط استثنایی به وجود آوریم و هرچه زودتر بهتر، چون می‌دانیم تا توده مردم از تعلیم و تربیت همه‌جانبه برخوردار نباشند کشور همانند خانه‌ای که از خشت خام ساخته شده، فرو خواهد ریخت.

در اینجا لازم می‌دانم به نکته‌ای اشارتی کوتاه داشته باشم، و آن این‌که متن اصلی، نخست به زبان روسی نگارش یافته است. دیده شده است که گاهی مترجمان به متون اصلی در زبان‌های دیگری دسترسی دارند و پیداست که در این قبیل ترجمه‌ها تغییر بیان از تفاوت‌های ساختاری و معناشناختی زبان‌های دیگر ناشی می‌گردد. ما به این نکته بیشتر در مقاله‌ای اشاره کرده‌ایم (مجموعه مقالات نخستین همایش ترجمه ادبی، ص ۱۹۷).

داستان *بادبادک* (The kite)، اثر سامرست موام در روی میز کارم نظرم را جلب می‌کند. موام در این داستان عجیب مطلبی را پیش می‌کشد که به گفته‌ی خودش از آن سر در نمی‌آورد و اگر آن را به رشته‌ی تحریر می‌کشد به این امید اندک است که در جریان بازگویی داستان، تصویر روشن‌تری از آن به دست بیاورد و یا خواننده‌ای که باغرایب سرشت انسان آشنایی بیشتری دارد آن را برایش توضیح دهد تا او نیز از آن سر در بیاورد. در این میان، موام لازم می‌بیند برای نگارش داستانش به منظور آشنا شدن با عقاید روانکاوانه‌ی فروید، کتابی را که در این باب به تازگی منتشر شده تورق کند و می‌نویسد:

It was something of a task, for he is a dull and verbose writer, and the acrimony with which he claims to have originated such and such a theory shows a vanity and a jealousy of others working in the same field which somewhat ill become the man of science. I believe, however, that he was a kindly and benign old party. As we know, there is often a great difference between the man and the writer. The writer may be bitter, harsh, and brutal, while the man may be so meek and mild that he wouldn't say boo to a goose.

به برگردان‌های فارسی این اثر نگاهی می‌افکنیم:

۱) و این نیز خود، کاری بزرگ و طاقت‌فرسا بود؛ چراکه فروید نویسنده‌ای درازنویس و قلمش

گنگ و نامفهوم است زبان طعن‌زن و بیان انتقادآمیزش، و نیز گوشه و کنایه‌های او در نوشته‌هایش به کار

می‌برد- همان شیوه‌ای که او خود مدعی است توانسته است فرضیه‌های تازه‌ای در زمینه روانکاوی بر پایه‌ی آن بنیان نهد- به‌طور ضمنی رشک و حسد وی را نسبت به آن دسته از نویسندگانی که در رشته تحقیقی او کار می‌کنند، برملا می‌کند. فروید در این مقوله تا آنجا پیش می‌رود که حوصله بر اهل فن، تنگ می‌شود. با وجود این، اینطور می‌اندیشم، که او انسان مهربان و متواضعی بود. همانطور که می‌دانید، بین یک نویسنده و شخصیت داستانش اغلب تفاوت زیادی وجود دارد: به این معنی که داستان‌نویس ممکن است خود انسانی باشد تندخو، طعنه‌زن و وحشی‌صفت؛ ولی قهرمان قصه‌اش آدمی مهربان و رثوف که نازکتر از گل به کسی نمی‌گوید.

۲) کتاب خسته‌کننده است چون "فروید" نویسنده‌ایست که مطالبش را بسیار طولانی و مفصل می‌نویسد و بدخلقی و زخم زبان، که او ادعا می‌کند از فلان تئوری سرچشمه گرفته است نشان‌دهنده‌ی غرور و خودخواهی و حسادت نسبت به سایر نویسندگانی است که در رشته وی کار کرده‌اند که البته این صفتی نکو‌هیده برای یک دانشمند می‌باشد. به هر تقدیر من معتقدم که "فروید" پیرمردی مشفق و مهربان بود. چون همانطور که می‌دانیم اغلب بین یک نویسنده و شخص عادی فرق بسیار است. نویسنده ممکن است ترشرو، خشن و بدخلق باشد درحالی‌که یک فرد عادی ملایم، متواضع و محجوب می‌باشد.

۳) و این کار مشکلی بود، زیرا او نویسنده‌ای درازگو و خسته‌کننده است و عبارات تند و خشن او که مدعی است به‌وسیله‌ی آنها تئوری‌های مختلفی به‌وجود آورده خود مسبب حسادت و فضل‌فروشی کسانی گردیده که در همین زمینه کار کرده‌اند و به ناحق به‌عنوان "مرد علم" معروف شده‌اند. به‌هر حال، به عقیده‌ی من او مرد مهربان و خوبی بود، به‌طوری‌که می‌دانیم غالباً بین یک نویسنده و یک فرد اختلاف فاحش وجود دارد. یک نویسنده ممکن است خشن، وحشی و تندخو باشد درحالی‌که همین نویسنده شاید در زندگی واقعی خود آنقدر متواضع و فروتن باشد که آزارش به یک مورچه هم نرسد.

۴) این کار را فقط به‌عنوان وظیفه انجام دادم، چون او نویسنده‌ای کسل‌کننده و پرگوست و لحن تند و خشن او به‌هنگامی که ادعای فلان نظریه را مطرح می‌کند نشان‌دهنده تکبر و حسادتش نسبت به دیگرانی است که در این حیطه کار می‌کنند، و این برآزنده یک دانشمند نیست. باین حال معتقدم او پیرمردی مهربان و متین بود. همان‌طور که می‌دانیم، اغلب بین شخصیت اصلی نویسنده و شخصیت او به‌هنگام نویسندگی تفاوت زیادی وجود دارد. نویسنده به‌هنگام نویسندگی ممکن است تندخو، خشن و بی‌رحم باشد، درحالی‌که در شرایط عادی ممکن است آنچنان مظلوم و آرام باشد که حتی از یک بیخ هم بترسد.

برای رعایت حجم مقاله از بحث درباره‌ی خطاهای فاحش که آنها را با حروف مشکلی آورده‌ام خودداری می‌کنم، هرچند ناگفته پیداست که مترجم چهارم در مجموع متن اصلی را بهتر از سه مترجم دیگر به فارسی برگردانیده است.

یادم هست زمانی مجدالدین کیوانی از "جسارت در ترجمه" (مترجم، شماره‌های ۲۳ و ۲۴ و ۱۳۷۶)

سخن به میان آورده بود. من هم باید اذعان کنم از تهور برخی از مترجمان که با دانش اندک انگلیسی به ترجمه‌ی آثار ادبی دست می‌یازند در شگفت می‌شوم. حضور این قبیل ترجمه‌های مسخ شده در بازار کتاب عمدتاً از نبود نظارت از سوی مسؤولان چاپ و نشر کشور و آزمندی ناشران حکایت می‌کند و به قیمت تضییع وقت و پول خواننده می‌انجامد؛ و شاید هم یکی از دلایل کم‌کتاب‌خوانی در ایران وجود همین ترجمه‌ها و گاهی نیز تألیفات نامرغوبی است که بازار کتاب را در ایران اشباع کرده است. باری به هنگام مقایسه برگردان‌های گوناگون فارسی از متن اصلی در کلاس ترجمه ادبی برای آنکه از این آشفته‌بازار دست خالی برنگردم و دانشجو را در یأس و سرخوردگی به حال خود رها نکنم اغلب خطاب به دانشجویان مستعد و علاقه‌مند می‌گویم "بی‌شک در بین شماها کسانی هستند که بهتر از اینان می‌توانند از عهده ترجمه برآیند."

پیش از آنکه دامن سخن را برچینم و قلم را از روی کاغذ بردارم اجازه بدهید ترجمه کلاسی از همان متن انگلیسی را در اینجا بیاورم، ضمن اعتراف به اینکه در ترجمه حرف آخر وجود ندارد:

این کار پرزحمتی بود زیرا فریاد نویسنده‌ای کسل‌کننده و درازنویس است و با آن تلخی زبان که مدعی است که فلان و بهمان نظریه را او ابداع کرده است غرور و حسادت وی را به کسانی که در همان رشته کار می‌کنند نشان می‌دهد و این خود تا حدی زبینه‌فرد دانشمند نیست. اما من بر این باورم که او پیرمردی رثوف و مهربان است و همه می‌دانیم که اغلب تفاوت عظیمی بین شخصیت نویسنده‌ی و شخصیت عادی یک فرد وجود دارد. یک فرد به‌عنوان نویسنده ممکن است دارای زبانی تلخ، خشن و بی‌رحم باشد و به‌عنوان فرد عادی امکان دارد آنچنان فروتن و ملایم باشد که آزارش به یک مورچه هم نرسد.

به باور نگارنده، اگر دانش زبانی مترجم را مفروض بدانیم آنچه به لحاظ اولویت سهم عمده‌ای در موفقیت مترجم دارد قدرت تشخیص بافت کلام و توانایی وی در به‌کارگیری رویه‌های تفسیر (interpretive procedures) است که عمدتاً از معرفت غیرزبانی / بینش جهانی وی تغذیه می‌کنند. مترجمی که از این لحاظ ورزیده باشد از معنای تک‌تک واژه‌ها و قواعد ناظر بر انتساق آنها به لایه‌ی عمیق‌تری از معنا می‌رسد که بر انسجام منطقی جمله‌ها و عبارات متن مبتنی بوده و منطقی و موجه می‌باشد. چنین معنایی، نه حاصل تک‌تک اجزاء جمله، که نشأت گرفته از موقعیت ارتباطی (communicative context) است. در این استحال معنادر جریان ارتباط زبانی (verbal interaction)، همانطور که در مباحث زبان‌شناختی آمده، جمله (sentence) به پاره‌گفتار (utterance) تبدیل می‌گردد. وقتی معنای کاربرد شناختی موجود در متن معلوم مترجم شد، در مرحله‌ی دوم اهمیت دانش و مهارت مترجم در زبان مقصد مطرح است و اگر مترجم از این لحاظ در زبان مقصد تبخّر کافی داشته باشد می‌توان با اطمینان ترجمه‌ی او را به لحاظ کارکردی، هم‌ارز متن اصلی دانست.

تجارب نگارنده به عنوان مدرس ترجمه‌ی ادبی حاکی از آن است که ضعف دانشجو در ترجمه این است که خود را به معنای قاموسی واژگان و رعایت سفت و سخت قواعد زبانشناسی مقید می‌سازد. در نتیجه ترجمه‌ای از متن اصلی به دست می‌دهد که معمولاً با عبارت "تحت اللفظی" توصیف می‌شود. مقایسه برگردان‌های متفاوت از یک اثر به دانشجو این فرصت را می‌دهد که پدیده‌ی تغییر زبان را عملاً لمس کند و کم‌کم خود را از دایره‌ی بسته و محدود معنای زبان شناختی رها ساخته و صور بیانی را در هوای آزادتر کاربرد شناختی در زبان مقصد تجربه کند و مثلاً بتواند جمله‌های انگلیسی منفرد و جدا از بافت را به گونه‌ی زیر به فارسی روان و متداول ترجمه کند:

Accidents will happen.	حادثه خبر نمی‌کند.
He is open to bribery.	اهل رشوه است.
He is living off his elder brother.	سربار برادر بزرگش است.
Money burns a hole in his pocket.	پول توی جیبش بند نمی‌شود.
I'm tied up at the moment.	الان دستم بند است.
He is a chain smoker.	آتش سیگارش خاموش نمی‌شود.
She turned green with envy.	از حسد ترکید.
The little brat gave us hell.	توله‌سگ روزگارمان را سیاه کرد.
Money does not grow on trees.	پول علف خرس نیست.

و هرچه این تحوّل شناختی در ذهن نوآموزان ترجمه به وجود آید به همان نسبت آنها از اعتماد به نفس بیشتری در عرصه‌ی ترجمه برخوردار خواهند شد، مشروط بر آنکه پیشتر با زبان مقصد، و در مورد مثال ما، فارسی، انس پیدا کرده و شیوه‌های بیان و ترکیبات زبانی را از زبان نویسندگان، شعرا و دیگر اشخاص صاحب‌قلم، خوانده و آنها را در گذر زمان و به گونه ناخودآگاه جذب کرده باشند.